

# مجله آینده

سال ششم ● شماره ۶ - ۷ ● مهر - آبان ۱۳۵۹

عقاید و آراء

دکتر محمود افشار

## آذربایجان و وحدت ملی ایران

برحسب اتفاق اخیراً "که کتابخانه" خود را مرتب میکردم، یک کتابچه با همین عنوان که به این گفتار داده‌ام در ۴۳ صفحه بقلم یک دانشمند آذربایجانی (دکتر حسینقلی کاتبی) به دستم افتاد. این رساله طبق تاریخ مقدمه آن، در سال ۱۳۲۱ یعنی ۳۸ سال پیش در تبریز چاپ شده است. وقتی آنرا مطالعه کردم لذت فراوان بردم، زیرا بزبان و قلم یک نویسنده متبحر آذربایجانی آنچه را در دل نهفته داشتم، یا سابق در صفحات جرابید و مجلات بقلم آورده بودم، در آنجا یافتیم.

این را هم اضافه کنم که من هنوز نویسنده این رساله را ندیده‌ام و حضوراً نمی‌شناسم، اما مطالعه کتابچه او باعث ارادت شد. رساله خود را به دکتر رضا زاده شفق اهدا کرده است. دکتر شفق در استانبول ترکی آموخته بود و می‌توانست آن زبان را خوب بنویسد. باوجود این، فارسی دری را که زبان ملی و عمومی و ادبی کشور او بود بر زبان ترکی که زبان محلی استان خودش بود ترجیح می‌داد. شادروان دکتر شفق که از ایران دوستان بی‌غل و غش بود گاهی به فارسی هم شعر می‌سرود. اهدای رساله دکتر کاتبی به وی دلیلی بر وطن پرستی و همدردی آنان می‌باشد.

این کتابچه مختصر ولی جامع مشتمل بر یک مقدمه و چند بخش است. چون موضوع را خوب دریافته، خوب شکافته و نمیکو بهم دوخته است و نویسنده خود تیریزی است بهتر آن دانستم که سطوری چند از اهم مطالب آن را عیناً ولی بطور اختصار نقل نمایم. پس از نقل بعضی از مندرجات رساله، او، چند سطری هم از یک مقاله، خود که پنجاه و چند سال پیش (۱۳۰۶) در دوره، سال دوم مجله، آینده تحت عنوان ((مسئله ملیت و وحدت ملی ایران)) منتشر کرده بودم می‌آورم تا معلوم شود که با آقای دکتر کاتبی، بی آنکه آشنا باشم همسایه، فکری بوده‌ایم<sup>۱</sup>. این می‌رساند که هر دو بی‌غرض شخصی بوده به وطن ایران و زبان ملی آن فارسی دلبستگی بی‌قید و شرط داشته‌ایم. من، با گذشت زمانسی چندین دراز، بی‌هیچ آرز و نیاز، پیرانه‌سر، با همان شور و شوق جوانی و عشق و علاقه، به این هر دو که مکمل هم هستند پای‌بند هستم. بفرموده، سعدی:

آنها که خوانده‌ام همه از یاد من برفت

الا حدیث دوست که تکرار میکنم

همسایه گو گواهی مستی و عاشقی

بر من مده، که خویشتن اقرار میکنم.

او اکنون چه نظری و عقیدتی داشته باشد، نمیدانم. اما با آنچه در این رساله با ایمان کامل و بدان استواری نوشته تا خلاف آن را در نوشته، دیگری از خود وی نخوانم تغییر و تبدیلی را باور نمی‌کنم.

\*\*\*

نخست چند کلمه به اختصار از مقدمه رساله، آقای دکتر کاتبی نقل میشود: ((آذربایجان شخصیت فوق‌العاده حساس و ممتازی دارد و این شخصیت همواره بنام ملت و میهن وی ایران تجلی میکند... آذربایجان گفت و ثابت کرد که وحدت ملی من و سایر مناطق ایران ازلی و نتیجه، امتزاج عواملی است که دست تاریخ و بشریت ایجاد کرده... این ایمان در اعماق روح آذربایجان ریشه دوانیده است... این ایمان، ایران را مافوق کرد، لر، قشقائی، بختیاری، ارمنی، طهران، فارس، خراسان و آذربایجان میداند.

به ایران مباد آنچنان روز بد

که کشور به بیگانگان اوفتد

در تحت تأثیر این ایمان قوی بود که چون دیدم پارهی مقالات درخصوص ملیت و زبان آذربایجان انتشار یافت و صحبتها و مذاکراتی بعمل آمد که ممکن بود در پاره‌ای مغزهای جوان تولید شبهه نماید بر آن شدم که در برابر انتشارات مفروضینی که میخواهند حقیقت ملیت ایرانی آذربایجان را برخلاف واقع نشان دهند، به یک مطالعه اجمالی در اصول ملیت و عناصر وحدت ملی ایران پردازم، و پیوستگیهای تاریخی و نژادی و زبانی و مذهبی آذربایجان را با سایر مناطق ایران بقلم آورم و اکنون بجامعه ایرانی تقدیم میکنم...

امیدوارم که هدف و نتیجه عمومی آن که خدمت به استقلال و تمامیت ارضی ایران است جبران مافات را بنماید، تبریز شهریور ماه (۱۳۲۱) .

زیر عنوان ((آذربایجان و پان ترکسیم)) بطور خلاصه چنین مینگارد: ((هنگامی که آتش جنگ جهانیگیر (۱۹۱۴-۱۹۱۸) فرونشست... در سواحل آسیای دریای سیاه و دامنه‌های جنوبی کوه‌های قفقاز فکر حکومت ترک و اتحاد ترک زبانان قوت یافت، که از لحاظ ایران قابل بحث و دقت است. مرکز و منبع یکی در آسیای صغیر و دیگری در قفقاز، و بالنتیجه تجزیه آذربایجان از ایران بود... افرادی با این عقیده به ایران آمدند و سعی میکردند که در تمام نقاط آذربایجان خاصه تبریز این فکر را پرورش دهند و داستانهای از این تلیفات در آذربایجان باقی است... ایران پرستان با شهادت و آذربایجانیهای حساس و متفکر نیز مانند استاد معظم آقای رضازاده شفق، دانشمند بزرگ آقای کاظم زاده ایرانشهر و فاضل محترم مرحوم غنی زاده سلماسی، جوابهای دندان شکن از روی تحقیقات علمی و تاریخی به آنان دادند... از طرف مجله ایرانشهر روزنامه جبال‌المتین و مجله‌ها و روزنامه‌های داخلی مانند مجله آینده و غیره تحقیقات دقیق و جوابهای روشن داده شده... بعضی‌ها گمان کرده‌اند که در خود آذربایجان هم دو فکر ((تجزیه و انضمام به ترکیه یا قفقازیه)) و ((تجزیه و استقلال آذربایجان)) ظهور کرده است که البته اساس این وهم و خیال تلیفات است... پاره‌ای، قیام مرحوم شیخ محمد خیابانی را نشانی از این فکر می‌پندارند که با توجه به جریان کارها و ایده‌آل سیاسی مرحوم شیخ مسلم میشود که وی آذربایجان را جزو لاینفک ایران میدانست و از خیالات ترکهای عثمانی و بعضی ترک پرستهای مسلمان قفقاز سخت متنفر و در هراس بود و یک اتحاد ملی و رفع حکومت اشراف و دفع اصول ظل‌اللهی را تنها چاره میدید... روح آذربایجان از این اندیشه‌ها بیزار است. زیرا آذربایجان به ملیت و ایرانیت از تمام مناطق ایران علاقمندتر است...))

زیر عنوان ((ملیت و روح ملی آذربایجان)) بطور خلاصه چنین می‌نویسد: ((... در مطالعه عناصر ملیت ایران گرچه تفاوت‌هایی در میان افراد آن از حیث زبان و مذهب پیدا میکنیم ولی خوشبختانه وحدت مطلق میان افراد این کشور باستانی از حیث تاریخ و سرزمین و قانون و عادات و آرمان ملی می‌بینیم که بالاتر از همه وحدت آمال همه افراد میهن است که ما را در زیر نام لایزال ((ملت ایران)) قرار میدهد... چه اهمیت دارد که چندین لهجه و زبان در ایران هست. چند تیره اقوام در آن زندگی میکنند، چند نوع مسلک و مذهب در اینجا وجود دارد. هیچ‌یک از اینها اهمیت ندارد زیرا نام ایران، نام ملت و نام میهن بالاتر از همه است و آرمان ملی و اجتماعی همه یکست... آذربایجان با تمام موجودیت خود جزو ایران است. در گذشته چنین بوده و اکنون چنین است و در آینده هم هرگز غیر از این نخواهد بود، و راست گفته آن آذربایجانی پاک و غیرتفند که اگر هم زبان من ترکی است روح من ایرانی است... مادر ندارد... آذربایجان شور ایرانیت و ملیت در سر دارد و عشق میهن و ملت با روح او آمیخته است که مستانه فریاد میزند:

این شور که در سر است ما را  
وقتی برود که سبر نباشد))

زیر عنوان ((وحدت تاریخی)) خلاصه چنین نگارش کرده است: ((وحدت تاریخی سرسلسله، عناصر وحدت ملی است. نویسنده بزرگ انگلیسی رمزی مؤثر R. Muir میگوید ((بزرگترین عامل که وجود آن برای ملت ضروری است همانا داشتن تاریخ مشترک است...)) و آنچه از مطالعه تاریخ سه هزار ساله علمی و تحقیقی برمی‌آید اینست که آذربایجان با سایر مناطق کشور ایران تاریخ مشترک واحدی دارد و وحدت سابقه تاریخی مبنای وحدت سایر عوامل تشکیل دهنده ملیت است...))

زیر عنوان ((وحدت نژادی)) می‌نویسد: ((مردم آذربایجان از نژاد آریا و با سایر مردم ایران از یک نژاد میباشند و اگر هم بر اثر حوادث تاریخی مهاجرین واقوام خارجی دیگر از مغول و غیره در این سرزمین سکونت کرده‌اند به تدریج بر اثر اختلاط خون و توارث در میان نژاد آریائی مستهلك گردیده‌اند بطوری که آذربایجانی شباهتی به مغول ندارد... در تمام دنیا ملتی نیست که تمام افراد آن از یک نژاد و تبار باشند.))

زیر عنوان ((وحدت ادبیات و آثار فکری)) مینویسد:  
 ((ادبیات و آثار فکری که آفریده اخلاق و روح ملی است یکی از محکمترین عناصر تشکیل دهنده وحدت ملی است و خوشبختانه این امر در میان ایرانیان با شکل برجسته‌ای نمودار است... وحدت ادبیات است که روح و دل آذربایجانی را با روح و دل کرمانی و فارسی و عراقی (منظورش عراق عجم است نه عراق عرب) بهم بسته است. کدام آذربایجانیست که با خواندن قصیده ایوان مدائن متأثر نشود و روحش در بالای خرابه‌های آن ایوان بیرواز نیاید...))

کدام آذربایجانیست که حماسه‌های ملی فردوسی آتش ملیت و ایرانپرستی را در سینه وی شعله‌ور نسازد... و این را بهیچ افسونی نمیتوان تیره ساخت...))

زیر عنوان ((وحدت احساسات و آرمان ملی)) مینگارد:  
 ((آذربایجان که مهد ایران پرستان است آرمانی جز بزرگی و عظمت و استقلال ایران ندارد و این آرزو سرسلسله و گل سرسیدآمال مردم این سرزمین است... آذربایجان میدانند که دوی درد ایران جز وحدت آمال ملی نیست. آذربایجان از ته دل فریاد میزند چو ایران نباشد تن من مباد. آذربایجانی میدانند که باید برای حفظ کشور و خوشبختی توده، دل‌های همه ایرانیان از وحدت آرمان ملی سرشار باشد. آذربایجانی میدانند که باید افراد ایرانی از گرد و لرو و بلوچ و بختیاری و قشقایی و ارمنی و تبریزی و اصفهانی و غیره یکدل و یکزبان بوده و جز وحدت ملی خود هدف و آرزویی نداشته باشند. آذربایجانی میدانند که باید ((سری)) و ((بازو)) و ((پا)) و ((قلب)) با هم باشند تا بتوانند زندگی کنند... آذربایجانی با این عقیده در راه یگانگی ایرانیان میکوشد و دست برادری بسوی هم‌میهمان خود دراز میکند و آنها را تنگ در آغوش میکشد.

برای آذربایجانی نزدیکتر از تمام دنیا و صمیمی‌تر از تمام بشردوستان و دلسوزتر از همه نیکخواهان، برادران فارسی و خراسانی و کردستانی اوست... آذربایجان آزادی و آبادی ایران را میخواهد و دیگر هیچ، آذربایجان، سرنوشته ملی و سیاسی خود را جز در زیر پرچم ایران نمیکشود و این پیمان ازلی و سرمدی اوست.  
 با این بیت حافظ، با مختصر تبدیل بعضی کلمات، کتابچه را پایان میدهد:  
 مرا مهر وطن هرگز ز سر بیرون نخواهد شد

شعارم عشق ایران است و دیگرگون نخواهد شد))  
 این جملات شورانگیز که در آخر رساله آورده است مانند شعله و شراره آتشی است

که در کانون دل هر خواننده ایرانی، چه آذربایجانی و چه طهرانی، می‌افروزد و بی - اختیار اشک شوق در چشم می‌آورد. آن دستی را که نویسنده رساله از جانب آذربایجان بسوی دیگر استانهای ایران دراز کرده من از طرف آنان به گرمی میفشارم و بر سینه و دل میگذارم. ایران هم مانند مادری مهربان، فرزند رشید خود آذربایجان را بکوری چشم حسودان و بدخواهان تنگ در آغوش خود نگاه میدارد. در مثالی که آقای کاتبی در رساله خود زده و از لزوم همکاری سر و بازو و پا و قلب اسم برده‌اند، اگر آذربایجان را سر ایران بدانیم، که براستی هم سر ایران است، کردستان نیز یک بازوی آن است.

دست و بازوی دیگرش گیلان و مازندران است. آذربایجان گذشته از اینکه سر ایران است، یکی از دو چشم ایران هم هست. دیده، دیگرش خراسان میباشد. ایران بی آذربایجان سر و یک چشم ندارد. آذربایجان نیز بی ایران نه تن دارد و نه روح. تحت عنوان ((وحدت زبانی)) پس از بیان زبانهای مختلفی که در طول زمان با هم زیسته یا جانشین هم شده، بمنقل از تاریخ ایران باستان تألیف مشیرالدوله پیرنیا، چنین مینگارد:

((... دار مستتر زبان کردی کنونی را مشتق از زبان مادی میدانند. بعضی زبان پشتو یا پختوی افغانی را هم مشتق از این زبان میدانند... اما لهجهای که در قرون اول اسلامی در آذربایجان معمول بوده ((آذری)) نامیده شده است. گفتگو ندارد که این زبان و لهجه از پهلوی منشعب بوده و زبان آریایی است... تا قرن هشتم هجری باز زبان آذری در آذربایجان معمول بوده. امروز وجود کلمه‌های فارسی خالص مخصوصاً حرفه‌ای و فنی و افعالی که از ریشه فارسی ولی تصریف آنها ترکی است و اسامی خاص شهرها و کوهها و رودها و غیره در زبان آذربایجان شهادت میدهد اینکه زبان کنونی (منظورش ترکی آذربایجانیست) از آثار و بقایای زبان پهلوی است که عنصر ترکی در آن غلبه دارد... از اوایل قرن دهم است که زبان آذری از بین رفته و ترکی جانشین آن گردیده است... همچنان که در هر یک از مناطق ایران لهجه‌های مانند کردی، لری، نطنزی، گیلکی و غیره معمول است. سر آذربایجان هم لهجه ترکی معمول گردیده. و متفکرین و خیراندیشان همیشه در کوششند که زبان شیرین فارسی را بیشتر از این شایع گردانند و آنرا زبان گفتگو و عامیانه قرار دهند. بطور کلی در سیر تاریخ، زبان آذربایجان از آریایی به اوستائی و مادی و سپس به پهلوی و آذری و ترکی تبدیل یافته است و در همه حال این تغییر زبان کوچکترین تأثیری در وحدت ملی آذربایجان با سایر نواحی نکرده است و بطوری که گفتم زبان رسمی و ادبی آذربایجان فارسی است، و برای فارسی گردانیدن لهجه مردم این مرز و بوم راههای زیادی هست که خود در خور بحث جداگانه است و در درجه اول با پیشرفت فرهنگ و باسواد گردانیدن مردم و در درجه دوم با آشنا ساختن آنان بحقیقت ملیت و ایرانییت میتوان زبان محاوره این سامان را فارسی گردانید و لازم است یک کمیسیون عالی یا بودجه مخصوصی تشکیل داد و کوششهای لازم در این راه بعمل آورد و بدون تردید میتوان پس از سی الی پنجاه سال از کوشش خود نتیجه برگرفت و این مدت برای عمر یک ملت زیاد نیست... شایسته و ضروری است که کلمه (زبان فارسی) هم در نگارش و نامه‌های و کتابهای درسی و تاریخ و دستور زبان و غیره تبدیل به لفظ (زبان ایرانی) گردد.))

نگارنده این سطور، در تأیید و تکمیل نوشته آقای دکترا کاتبی در مورد پیشنهادهایشان مینویسم: خوب است، با تسلطی که بموضوع دارند، که از رساله ایشان برون می‌تراود، ((راههای زیادی که برای فارسی گردانیدن لهجه مردم آذربایجان)) که آنرا در خور بحث جداگانه دانسته و بچند مورد آن اشاره کرده‌اند، از جمله ((پیشرفت فرهنگ و باسواد گردانیدن مردم و آشنا ساختن آنان بحقیقت ملیت و ایرانییت و تشکیل کمیسیون عالی یا بودجه مخصوص))، در مقاله دیگری تشریح بنمایند.

پیشنهاد دیگر ایشان، تغییر دادن نام (زبان فارسی) به ((زبان ایرانی)) است،

محملاً نگرانی ایشان از اینست که چون (فارس) نام یک استان ایران است تصور برتری و یک نوع ((انحصارطلبی)) برود، در حالی که زبان فارسی متعلق به همه (ایران) و همه ایرانیان میباشد. نخست بگویم که با نصف از پیشنهاد ایشان موافقم، و آن انتخاب نام دیگری بجای فارسی برای این زبان است و این خود تحصیل حاصل است، زیرا اسم حقیقی زبان فارسی (زبان دری) میباشد. ضمناً "رفع یک سوء تفاهم بکنم، زبان دری را از این جهت (فارسی) نگفته‌اند که زبان مردم استان فارس بوده و از آنجا بدیگر نقاط ایران سرایت کرده است، بلکه بطن قوی در بلخ و سمرقند و بخارا و بعدتر غزنه افغانستان ((متولد)) و در هر حال نخست در آنجاها با عنوان سبک ترکستانی و خراسانی در زمان رودکی بخارائی، عنصری بلخی و فردوسی طوسی و غیره پرورش ادبی یافته، و چند صد سال بعد، به دوران سعدی، در فارس با زیباییهای تازه‌تری آراسته گردیده است. احتمال میدهم (زیرا در جایی نخوانده‌ام تا نوشته خود را بدان متکی سازم) که چون عربها و دیگر ملل مانند یونانیها و رومیها و دیگر اروپائیها ایران را بزبانهای مختلف خودشان برس، پرسیا، یا عربها، چون (پ) ندارند، فارس مینامیدند. زبان این کشور را هم (پرسیان) و (پارسی) نامیده‌اند. اما نویسندگان و شعرای ایرانی اگر به تقلید عربها زبان دری را فارسی خوانده‌اند عنوان دری را هم بآن داده‌اند. ناصر خسرو بلخی قریب هزار سال پیش فرموده:

من این قیمتی لفظ در دری را  
به پای لثیمان و خوکان نریزم  
و حافظ شیرازی چند صد سال بعد از او گفته:

زمن به حضرت آصف که میبرد هیفام

که یاد گیر دو مصرع ز من به لفظ دری

بها که وضع جهان را چنان که من دیدم

گر امتحان بکنی می‌خوری و غم نخوری

دو مصرع بهت آخر از نوع فارسی رایج امروز است که حافظ به صراحت آنها را (لفظ دری) خوانده است. باوجود این بر من دقیقاً ثابت نیست که از چه زمان در ایران زبان دری را فارسی خوانده‌اند.

اما چرا نصف دیگر پیشنهاد ایشان را که عنوان (زبان ایرانی) باشد نمی‌پذیریم، بسبب اینست که در افغانستان و تاجیکستان که دو کشور دری‌زبان است نخواهند پذیرفت چون ایران و ایرانی اکنون عنوانهایی برای کشور و ملت ماست، و خصوصیت دارد. در حالی که (دری) لفظ ((بیطرفی)) میباشد. باوجود این در افغانستان و تاجیکستان هر سه

عنوان (فارسی، دری و تاجیکی) بجای هم استعمال میشود. در ایران هم باید آزادانه کلمات دری و فارسی بجای هم استعمال شود. اما باید سعی کنیم که، بملاحظات گفته شده (داخلی و خارجی) کم کم استعمال کلمه (دری) جای کلمه (فارسی) را بگیرد. همین کار در افغانستان شده و میشود. از وضع تاجیکستان اطلاع کافی ندارم.

برای اینکه سابقه و اهمیت زبان دری را در قلمرو آن خارج از ایران کنونی و افغانستان و تاجیکستان بدانیم، و مخصوص در آذربایجان با نظر بی اعتنائی به آن ننگرد، شمای از رساله «(نفوذ زبان و ادبیات فارسی در قلمرو عثمانی)» تألیف دکتر محمد امین ریاحی، نقل میکنم. اهمیت این نگارش بیشتر به اینست که وی آذربایجانی و زبان مادری او ترکی است و سالها در ترکیه زندگانی کرده ولی همچنان روحیه ایرانی و علاقه خود را به ایران و زبان ملی آن (دری) حفظ کرده است. در صفحه ۲۱ چنین مینگارد:

((بسال ۸۵۷ یا فتح استانبول بدست محمد دوم معروف به فاتح دوره امپراطوری عثمانی آغاز گردید. در نیمه اول این دوره باز هم زبان فارسی زبان رسمی و زبان مکاتبه و تألیف و شعر و ادب بود. در همه تاریخهای عثمانی نوشته اند که در همان روز فتح که سلطان محمد قدم بر کاخ امپراطوران بیزانس نهاد این بیت را خواند:

بوم نوبت میزند بر طارم افراسیاب

برده داری میکند در قصر قیصر عنکیوت...

نامه های پادشاهان عثمانی اکثر به فارسی بود... در این دوره زبان و فرهنگ ایرانی در عمق وجود ساکنان ممالک قلمرو عثمانی نفوذ کرده بود تا بجائی که بموجب یک آمار ۷۵ درصد لغات عثمانی مخصوصاً اصطلاحات اداری و اجتماعی و مدنی فارسی بود... نامهای زنان و دختران نیز اکثر نامهای زیبای فارسی است نظیر: گل، گلبو، گلرخ، گلتن، نهال، نسربین، نرگس... وقتی هم که مدارس جدید به سبک اروپائی افتتاح شد چون آموختن زبان عثمانی بدون آشنائی بزبان فارسی امکان ناپذیر بود، فارسی جزو برنامه رسمی مدارس قرار گرفت...))

در خاتمه آن می افزاید: ((... زبان فارسی و ادبیات گرانقدر آن، چنان ارزش و اهمیتی دارد که علاوه بر اینکه پدران ما، ساکنان این سرزمین بزرگ، قرنهای بدین عشق ورزیدند و بدان سخن میگفتند، در خارج از این سرزمین نیز، در کران تا کران جهان بود و مؤثرترین وسیله پیوند فکری و فرهنگی با دیگر ملتها، و مایه سربلندی و افتخار ملت ما شمرده میشد. جای دارد که امروز ملت ایران مخصوصاً نسل برومند و دانا دل جوانها، قدر آن را بدانند، و پاس ثروت گرانسنگش را بدارند و در افزودن پر این ثروت عظیم و جاویدان بکوشند، و در برابر نفوذ نامعقول زبانهای خارجی که متأسفانه امروز مایه رونق بازار بیدانشان و کوتاه بینان است سدی از دانش و بینش آمیخته به عشق و ایمان بکشند، تا باشد که تاج جهان است زبان فارسی مایه سرفرازی و بلندنامی ملت ما بماند)) (ص ۲۷)